

فرهنگستان ایران

خطابه جناب آقای وثوق (الدوله) رئیس فرهنگستان

در تالار دانشکده معقول و منقول (مدرسه عالی سپهسالار)*

در دوره هفتم نامه فرهنگستان، بخش تازه‌ای با عنوان «گلچینی از دیرینه‌ها» گشوده شده است.

در این بخش، بنا داریم هر بار مقاله‌ای ممتاز به قلم نویسنده‌ای نامور از دهه‌های گذشته را که موضوع آن در حوزه مورد علاقه فرهنگستان زبان و ادب فارسی باشد نقل کنیم و از این راه، ضمن عرضه داشت آراء صاحب‌نظران پیشین در باب مسائل مهم زبانی و ادبی به نسل جوان، تحوّل را که در بینش و زبان اهل قلم و محققان ما روی داده با شاهدی زنده و گویا نشان دهیم.

در انتخاب کوشش خواهد شد نوشته از جهات فکری و ذوقی و شیوه بیان جاذب و درخور آفرین باشد. در این طریق، از نظر مشورتی ارباب فن نیز برخوردار خواهیم بود. در مقاله ذیل، که به راه‌نمایی استاد ارجمند دکتر ایرج افشار برگزیده شد، مسئله تقویت زبان فارسی و آماده‌سازی آن برای جواب‌گویی به نیازهای مبرم امروزی عالمانه بررسی شده و از این جهت شایسته توجه قاطبه علاقه‌مندان به پاسداری از هویت فرهنگی و ملی ماست.

قبل از آن‌که در اصل موضوع که راجع به فرهنگستان ایران است وارد بشویم به نظر مناسب آمد اشاره بسیار مختصری راجع به اصلاح زبان (به معنی وسیله تفهیم و تفهم) – که در تازی از آن به لغت کلام یا بیان و در زبان‌های لاتینی بیشتر به کلمه لانگاژ تعبیر

* مجله ارمان، سال هیجدهم (۱۳۱۶ش)، شماره ۵، ص ۳۵۳-۳۷۲.

می‌کنند و شاید مناسب باشد ما هم آن معنی عام را به کلمه زبان، سخن یا گفتار تعبیر نمائیم - به عرض برسانم.

این قسمت از مباحث‌های مهم علم روان‌شناسی است و از علم زبان‌شناسی، که میدان آن شناختن زبان‌های مختلف و ادبیات و تطورات آنهاست، متمایز است.

در این فصل علم روان‌شناسی از کیفیت تشکیل زبان به طور کلی و علائم و اشارات بسیطه که مواد نخستین ترکیب زبان‌ها بوده‌اند و از کیفیت تابع و ترتیب آن علائم و اشارات برای تشکیل مراحل اولیه بنا نهاد اقسام دلالات علائم و اشارات بر معانی مقصوده و تفکیک علائم و اشارات طبیعی از علائم و اشارات عهدی و چگونگی تبدیل گفتار طبیعی اولی به گفتار ثانوی و مصنوعی و بالجمله از عقاید مختلفه دانشمندان در کیفیت تکوین زبان و تحولات بعدی آن بحث می‌شود.

بحث در این موضوع به هر کوتاهی باشد از حوصله خطابه‌ای که باید در این مجلس ایراد شود بیرون است و آنچه در ذیل عرض می‌شود فقط اشارات مختصری است به کلیاتی که شاید اذهان را برای شنیدن عرایض بعدی مستعدتر سازد.

زبان به معنایی که عرض شد عبارت است از مجموع علائم و نشان‌هایی که حالات نفسانی آدمی را از قبیل احساسات و ارادات و فکر و خیال وی آشکار می‌سازد و موجودات ذیشعور را قادر بر داشتن روابط اجتماعی و مدنی با یکدیگر می‌نماید.

این علائم و نشانها حکایت می‌کند از اشیاء محسوس و از امور دیگری که یا بالذات محسوس به حواس ظاهری نیستند مانند ناله و فریاد که درد و تألمی است که ذاتاً دیدنی و شنیدنی یا پوشیدنی یا سائیدنی یا چشیدنی نیست یا قابل احساس هستند ولی به واسطه عائق و مانع اتفاقی احساس آنها ممکن نیست مانند دود که حکایت می‌کند از آتش پشت دیوار. علائم معروضه اعم هستند از علائم صوتی و حرفی و اشارتی و لمسی و غیر آنها که در بعضی آنها حیوانات نیز شرکت دارند. اما آنچه موضوع سخن ماست علائم صوتی و حرفی است که منشأ آن ترکیب حروف و کلمات برای گفتن و نوشتن واقع شده‌اند و ترکیبات گوناگون و روزافزون آنها به ترتیبی که در نزد علمای فن (قطع نظر از اختلاف اقوال آنها) مقررات زبانهای مختلف دنیا را در طول مدت نشو و نما نوع آدمی به ظهور رسانیده است.

این موضوع نیز مسلم است که زبان هر قدر از حیث علائم و اشارات و ترکیبات آنها

که منشأ ایجاد الفاظ و لغات واقع شده‌اند توانگر و رسا باشد نمی‌تواند به طور کامل خیالات آدمی و احوال روحیه وی و حتی گاهی احساس او را نسبت به محسوسات ظاهری تعبیر کنند. زیرا اختلاف میان حالات نفسانی افراد و کیفیات خصوصی احساسات آنها بی‌پایان است. شیخ شبستری این معنی را در شعر خود می‌پروراند که

معانی هرگز اندر حرف ناید که بحر بیکران در ظرف ناید

پس گفته‌اند توانگرترین زبانها زبانی است که حد متوسط نزدیک‌تر به حقیقتی از خیالات مشترک بین افراد را آشکار سازد و زبانی که به تمام معنی و از هر جهت کامل باشد در دنیا پیدا نمی‌شود.

این‌که می‌گوئیم فلان زبان رساتر و توانگرتر است حکم نسبی است و مقصود همین است که آن زبان می‌تواند حد مشترکی را مابین اندیشه‌های درونی افراد تعبیر کند که به حقیقت نزدیکتر باشد چنان که گوینده و یا نویسنده بزرگ هم در زبان کسی است که در میان احساسات گوناگون بتواند حد جامعتر و تعبیر رساتری پیدا کند و این فرقه‌ها را که مانند تفاوت در پیکرها و قیافه‌ها بی‌شمار است به حداقل ممکن تنزل دهد.

کلام نثری از حیث توانائی بر بیان حقایق بر کلام شعری مقدم است زیرا دامنه تعبیرش وسیع‌تر و قیود و التزاماتش کمتر است. باز از اشعار گلشن راز شیخ شبستری است که می‌گوید:

عروض و قافیه معنی نسنجد که هر حرفی در آن معنی نگنجد

چو ما از حرف خود در تنگنایم چرا چیز دگر بر وی فزائیم

و همچنین مولانا جلال‌الدین می‌فرماید:

قافیه اندیشم و دلدار من گویدم مندیش جز دیدار من

حرف چبود تا تو اندیشی از آن حرف چبود خار دیواری رزان

لفظ و حرف و صوت را بر هم زنیم تا که بی‌این هرسه با هم دم زنیم

چیزی که نظم را بر نثر نزد عامه مطلوب‌تر می‌کند زیبایی صورت و آرایش ظاهری آن است که از جامه و زیور وزن و قافیه حاصل می‌شود و ملالت و سنگینی که از اشکال دریافت حقایق بر طبع خواننده یا شنونده عارض می‌شود به وسیله رنگ‌آمیزی‌های شاعرانه تخفیف می‌یابد چنان‌که وقتی همان شعر هم با نواهای موسیقی آمیخته می‌شود ملایمت بیشتری با روح آدمی پیدا می‌کند و رغبت شنونده را بیشتر جلب می‌کند. در

قرآن کریم اشارات به زبان به این معنی که عرض شد بسیار است و هر یک از آنها با حکمت‌های بزرگ آمیخته از آن جمله برای مثال دو آیه از آیات قرآنی را به عرض می‌رسانم که می‌فرماید «انسان را آفرید و به او بیان آموخت» که مقام زبان و بیان را بلافاصله پس از مقام آفرینش جای می‌دهد و از این روی به سر بندگان منت می‌نهد بلکه تمامیت انسان را که اهل دانش نیز وی را حیوان ناطق خوانده‌اند به فراگرفتن زبان و بیان مقید می‌فرماید که اگر گوینده نباشد آدمی نیست و در بسیاری از آیات کلمه لسان و کلام را به وصف مبین توصیف می‌فرماید که زبان اگر بیان آنچه در دل یا در سر است نکند زبان نیست و در آیه‌ای که می‌فرماید «از جمله آیات خداوند آفریدن آسمان‌ها و زمین و اختلاف زبان‌ها و رنگ‌هاست» دیگرگونی زبانها با دیگرگونی رنگها میان آدمیان از بخش‌های نخستین صنوف بشر قرار می‌دهد و این هردو را نشان بزرگی و توانائی خدای قرار می‌دهد و البته این امتیاز چنان که عرضاً به مناسبت نژادها و ساکنین کشورهای جهان معتبر است نظر به شدت و ضعف و نقص و کمال افراد آدمیان و حسن تعبیر اندیشه‌ها نیز باعث اختلاف در درجات طولانی آنها می‌شود.

غرض از تمهید مقدمه بیان اهمیت زبان بود که این اهمیت تا درجه‌ای است که آن را شاخص و مقوم نوع انسان از سایر انواع آفریده‌های جان‌دار قرار داده‌اند و همین‌طور زبان هر قومی را مشخص و ممیز آن قوم از ملل و اقوام دیگر شمرده‌اند چنان که آدمی اگر زبان نداشت آدمی نبود قوم ایرانی و ژاپونی و آلمانی یا انگلیسی هم اگر هر یک زبان خاص خود را حفظ نکرده و محترم نمی‌شمردند ایرانی و ژاپونی و آلمانی و انگلیسی نبودند. ظاهراً هنوز طبیعت بشری و کیفیت اجتماعات وی این تمایز و اختلاف را لازم دارد. عقیده‌ای که در قرن گذشته برای جماعتی پیدا شد که یک زبان بین‌المللی به نام اسپرانتو ایجاد و وسیله تفهیم و تفهم عموم نوع انسان قرار دهند با وجود مساعی طرفداران آن و وضع الفبای تازه و دستور صرف و نحو هنوز از دایره وهم و خیال تجاوز نکرده بلکه تدریجاً امری برخلاف طبیعت تلقی شده و امیدواری به پیشرفت آن روزبه‌روز کمتر می‌شود.

پس باید دانست که چنین امری که مقوم ملیت و قومیت و دارای این درجه از اهمیت است هر قدر مورد عنایت اقوام و ملل واقع شود سزاوار است و باید زبان را محترم شمرد هم در نگاهداری وهم در اصلاح معایب و نواقص آن چه از حیث دفاع از هجوم و

استیلای لغات زبانهای بیگانه و چه از حیث تصحیح غلطها و ناروایی‌هایی که به واسطه بی‌اطلاعی و بی‌سوادی گویندگان و نویسندگان در آن راه یافته باید کوشش کرد و تدابیری به کار برد که زبان در عین آن‌که خصوصیات ذاتی و ملی خود را نگاهبانی کند تا آخرین درجه امکان وافی به تعبیر مقاصد علمی و فنی و اجتماعی که در عصر ما هر روز روبه ترقی است نیز باشد و از این غافل نباید بود که در معجزات علم و صنعت و شناختن حقایق امروز زبانها مدخلیت تام دارند و زبان یکی از ابزارهای ناگزیر متری و آلت تعبیر حقایق و معانی است. بهترین زبانها آن است که معانی را بهتر آشکار سازد و برای هیچ معنی معطل و عاجز نماند مانند تیغ که هرچه برنده‌تر باشد بهتر است. ضمناً این نکته را نیز از نظر نباید دور کرد که در کار زبان به خصوص راه افراط و عجله و شتاب نباید پیمود و به اصلاح باید طوری اقدام کرد که کارگفتن و نوشتن حتی اندیشیدن و فکرکردن در کارها مشکل نشود و اصلاحاتی که می‌شود تدریجی باشد.

دورانداختن لغات بیگانه کار خیلی خوب و بجای است ولی تا اندازه‌ای که مانع اندیشیدن یا آشکارکردن اندیشه نباشد.

آقایان بهتر از من می‌دانند که آمیزش اقوام و ملل با یکدیگر از اول تاریخ موجب آمیزش زبانها شده چنان که هیچ زبانی نیست که به بساطت و سادگی اولیه خود مانده باشد مخصوصاً در این عهد که ما هستیم ترقیات علمی و صنعتی و اختراعاتی که مسافت‌ها را از میان برداشته و دل ذره‌ها را شکافته و بنابراین دایره الفاظ را تنگ و استعانت ملل را از یکدیگر مخصوصاً در امور فنی و اصطلاحات راجع به آنها ناگزیر ساخته و موجب آمیزش روزافزون زبانها با یکدیگر می‌شود پس باید اهتمام هر قومی بر آن باشد که این آمیزش از حد ضرورت و صلاح تجاوز نکند و در حدی متوقف شود که امتیازات اصلی زبان ملی را از میان نبرد.

اما این که در این عقیده افراط کنیم که هیچ اختلاط و امتزاجی واقع نشود علاوه بر این که کاری ناشدنی است برخلاف صلاح و صواب نیز هست زیرا مانع ترقی است پس باید سعی کرد که آمیزش زیان‌آور نباشد.

برای مثال عرض می‌کنم که اگر مردم کشور بیگانه در کشور دیگر مقام کنند ولی از حیث شمار یا از حیث زبردستی و مهارت در امور بر مردم کشور غالب نشوند و از هر حیث فرمانبر نظامها و آئین‌های کشور باشند و در صورت خودسری و نافرمانی وسایل

راندن و کيفردادن آنها فراهم باشد نه تنها از وجود آنها به کشوری که در آن مقام کرده‌اند زیان نمی‌رسد بلکه ممکن است در نتیجه فکر و تدبیر و سعی و عمل آنها سوده‌های بسیار نیز عاید گردد. موضوع لغات زبان نیز همین حال را داراست. اگر لغات بیگانه به حد کم یا معتدلی در زبان وارد شده باشد و تابع دستور نحو و صرف و آئین‌های دانش و معارفی کشور باشند و جامعه قواعد زبان کشور را دربر کنند نه تنها وجود این لغات زیان‌بخش نیست بلکه موجب دارائی مادی و آسانی‌گفتن و شنیدن و اندیشه‌کردن و در نتیجه فراهم‌کننده ترقیات مادی و معنوی کشور می‌شوند.

در زبانهای بیگانه مخصوصاً اروپائی زبانی نیست که مقدارهای بسیار از زبانهای اقوام دیگر در آن داخل نشده باشد. مثلاً در زبان انگلیسی که شماره تکلم‌کنندگان به آن بزرگترین بخش کره را تشکیل می‌دهد عده لغات خالص انگلیسی که از ریشه انگلوساکسن است از لغات غیر انگلیسی که یا عیناً یا با تغییراتی از حیث تلفظ و نحو و صرف جزء زبان آنها شده به مراتب کمتر است و در عین این که انگلیسی‌زبان‌ها از این پیش‌آمد دارای ثروت معنوی بی‌نظیر شده‌اند. استقلال زبان خود را نیز از دست نداده‌اند.

علاوه بر آنچه گفتیم که در کار زبان نباید با عجله و شتاب اقدام کرد به عقیده بنده باید سعی شود موضوع زبان مانند بعضی مسائل حزبی و دینی یا امثال آنها هیچ‌وقت مورد اختلاف و دسته‌بندیها واقع نشود چنان‌که در هیچ جای دنیا چنین امری سابقه ندارد که مردم یک کشور در باب اصل زبان خود با هم اختلاف داشته باشند. البته در طرز ادبیات و سبک‌داشتن و شعرگفتن مانند اختلاف در شیوه‌های مخصوص در صنایع ظریفه ممکن است عقیده و سلیقه مردم کشور مختلف باشد اما تاکنون دیده نشده است عقاید مردم در اصل زبان مختلف شود. حتی راجع به خط هم که نوعی از زبان به معنی اعم است جز در یک کشور دوست و همسایه ما که تازه چنین اقدامی شده سابقه دیگری در نظر نیست و ممکن است چنان‌که ما آرزو می‌کنیم نتیجه این تغییر خوب باشد ولی در هر حال این نتیجه بزودی معلوم نمی‌شود شاید باید یک قرن یا بیشتر بگذرد تا معلوم شود این تغییر لازم و به‌صرفه بوده است یا نه.

ملاحظه می‌نمائید بعضی اقوام آسیائی که دارای مشکلتترین زبانها و خطها هستند بدون تغییر خط و زبان به پایه بلند از ترقی و سعادت رسیده‌اند. از اینجا معلوم می‌شود

صورت خط و زبان به تنهایی عامل ترقی نیست. البته در کشور ما کسی نیست که طرفدار تغییر زبان باشد بلکه اگر اختلافی هست از حیث افراط یا تفریط در چگونگی اصلاحات است که اصل آن را همگی قبول دارند.

به عقیده بنده هر اصلاحی می‌شود باید طوری باشد که ما اتصال خودمان را با تاریخ ادبی و ملی خود قطع نکنیم و طوری نشود که اولاد ما از کتابها و آثار پدران ما چیزی نفهمند و اگر بخواهند نیازمند به اشخاصی به نام مستشرقین شوند که زبان گذشته ما را به آنها بیاموزد و ما هم اگر حشر و معادی در کار باشد زبان فرزندان فردای خود را فهم نکنیم.

بنده از حالا حس می‌کنم درک و فهم بعضی از نوشته‌های جدید برای خود ما هم مشکل می‌شود.

پس باید چنانکه عرض شد اختلاف و لجاج و دسته‌بندی را که در هیچ کاری مطلوب نیست و در کار زبان زیان‌آور است و اگر در میان باشد کنار بگذاریم.

همه در این اتفاق داریم که لغات عربی غیر لازم را نباید استعمال کنیم و هرچه ممکن است از لغات فارسی زنده کنیم و مردم را به استعمال آنها عادت دهیم و لغات تازه که مورد احتیاج است تا آنجا که می‌توانیم و به غلط نمی‌افتیم از ریشه‌های فارسی صحیح بسازیم. اما باید این را هم بدانیم که هرچند لغت یونانی قدیم و لاتینی و پهلوی و اوستائی و سانسکریت همه زبانهای مرده هستند که در اصل هندواروپائی بودن با هم شریکند اما فرقی که میان زبانهای مرده یونانی و لاتینی با زبانهای پهلوی و اوستاست این است که از یونانی و لاتینی کتابها و آثارها و فرهنگهایی که در صحت آنها شبهه نیست هنوز برجای مانده و در دست مردم است که از مراجعه به آنها ریشه‌های صحیح لغات و دستور زبان را مثل یک زبان زنده از روی تحقیق می‌توان شناخت و بنابراین لغت ساختن یک فرانسوی یا یک ایتالیائی از ریشه یونانی و لاتینی اشکال زیاد ندارد و کمتر غلط در آن واقع می‌شود اما جای افسوس است که از زبانهای قدیم ما آثار زیادی که صحت انتساب آنها به قدیم مسلم باشد در دست نیست.

بر مستشرقین اروپائی که در آن آثار مطالعه و تحقیق کرده‌اند و حالا ما از آنها استفاده می‌کنیم خیلی از ریشه‌ها و قواعد معلوم شده ولی قسمت زیادی از دقایق و نکات این زبانهای قدیم بر آنها نیز نامعلوم است که نسبت به آنها حدس‌ها زده و احتمالاتی داده‌اند

و با علامت استفهام ضبط کرده‌اند و این حدسها برای راه‌نمایی احتمالی یک جمله یا یک واقعه تاریخی شاید کافی باشد اما درست نیست که عین آن حدس‌ها را مأخذ ساختن لغات نیز قرار بدهیم. البته هرچه از آنها معلوم مسلم باشد خوب است برای ساختن لغات جدید ما مورد استفاده باشد به شرط اینکه در پوشانیدن جامه قطع و یقین بر حدس‌های سایرین اصرار نکنیم. چه اگر رعایت این احتیاط را ننمایم ممکن است مورد اعتراض خود این مستشرقین نیز واقع شویم. عیبی که در زبان ما پیدا شده نه تنها این است که مقداری از لغات تازی با این‌که معادل‌های خوش‌آهنگ پارسی برای آنها داشته‌ایم بی‌ضرورت و برای اظهار فضیلت در زبان خود داخل کرده‌ایم عیب بزرگتر این است که به لغات مفرده قناعت نکرده ترکیبات و جملات بیگانه را بسیار مانند لهدا و لذا و لو فرض و کیف کان و ان کان و لابد و امثال آنها را نیز در نوشتن و گفتن به کار می‌بریم. کلمات عربی را با جمع‌های عربی و گاهی با جمع‌های غلط و خلاف قیاس عربی استعمال می‌کنیم. در اعلانات و آگهی‌ها جمع‌هایی مانند فارغ‌التحصیلین و داوطلبین دیده می‌شود. ترکیبات عربی و فارسی غلط مانند متأسفانه و محترمانه و امثال آنها در گفت و شنید ما بسیار است. به عکس گاهی لغات فارسی را محکوم قواعد دستور عربی می‌کنیم مثلاً لغت کمینه را که فارسی است و هاء آخر آن هاء تأنیث عربی نیست به دلیل جمع آن بر کمینگان بدل کاف فارسی است و مرد و زن برای بیان تواضع و فروتنی می‌توانند استعمال کنند مخصوص به خانم‌ها می‌دانیم و اگر مردی خود را کمینه بگوید بر او غلط می‌گیریم. برای تفریح خاطر آقایان مثال مضحکی که در خاطر دارم به عرض می‌رسانم: در گذشته رسم بود مردم در نوشتن فرزندان خود را نور چشم خطاب می‌کردند. در فرمانهای پادشاهان گذشته نیز فرزند یا فرزندزاده پادشاه را به نور چشم کامکار و نامدار و امثال آن تعبیر می‌کردند. وقتی خود بنده فرمانی دیدم که به نام زنی از خانواده سلطنت صادر و از امضاء مقام سلطنت و تمام تشریفات دفاتر و ادارات دولتی وقت گذشته بود و عنوان آن خانم بیچاره را نور چشمه نوشته بودند و هنوز این سند بی‌سوادی آن عصر در خاندان آن شخص باقی است.

باری از این قبیل معایب و اغلاط بسیار پیدا شده بسیاری از آنها هنوز هم رایج است و حالا کم‌کم لغاتی که از تصویب فرهنگستان گذشته به واسطه سوءاستعمال نویسندگان دچار همین صورتهای می‌شود. پس ما در عین این که بر عهده گرفته‌ایم لغات خارجی را تا

آنجا که بتوانیم و به فصاحت زیان نرساند تبدیل به لغات فارسی بنمائیم باید تدابیری نیز بیندیشیم که از این ناروایی‌ها نیز جلوگیری شود.

*

زبان ما از دو جهت تشنه این توجه و سرپرستی... بود:

اول از حیث این که ترقیات و کامیابی‌ها در تمام شعب زندگی کشور با گرمی و تندی در کار پیشرفت بود و چنان که در تمام بخشهای اصلاحات به مقیاسهای بزرگتر و آلتهای نافذتر نیازمند بودیم برای بیان مقاصد و مفاهیمی که در ایجاد و بقای آثار ترقی لازم بود رسای بودن و توانا بودن زبان مدخلیت داشت. اگر توجه و راهنمایی خاصی به کار نمی‌رفت زبان از آنچه امروز هست تباه‌تر می‌شد. چه برای اصطلاحات و معانی تازه یا لغات بیگانگان بی‌واسطه یا با واسطه تحریفات و تصرفات نابجا به کار می‌رفت یا هرگونه و آموزنده برای رفع حاجت خود راهی پیش می‌گرفت و ناموس گفتن و نوشتن دستخوش هرج و مرج می‌شد و بدان مانند می‌شد که در کارخانه‌ای که برای برآوردن کالاهای یک‌نواخت کار می‌کند هر کارگری با آلتی که خود ساخته یا از کارخانه دیگر به‌وام ستانده کار کند. بدیهی است زاده کار و برآورده چنین کارخانه مرغوب و دلپسند نمی‌شد. پس جلوگیری از این بی‌ترتیبی ناگزیر بود.

دوم آن که از آن زمان که شاهنشاهی باستانی کشور ما برافتاد قطع نظر از آن که در آن زمان کشور خود دچار انحطاط بود و اگر این انحطاط نبود شکست و انقراض واقع نمی‌شد قوم غالب هر چند با سایر ارباب ادیان ساکنین کشور ما با مدارا رفتار کردند با بومیان کشور ما برای درهم شکستن پروبال و از میان بردن نیروی ایستادگی و ستیز آنها راه دیگر پیمودند که از آن جمله روا کردن زبان خویش و بر انداختن زبان ملی ما بود. پس در سه قرن کم یا بیش زبان ما جز در گوشه و کنار و بیغوله‌های درونی آلت تکلم نبود اما همیشه اخگر کشوردوستی در زیر خاکستر بدبختی پنهان و دل‌بستگان به زبان ملی در گوشه و کنار نگران و چشم‌براه فرصت بودند که از راه بازگشت زبان آب رفته را به جوی باز آرند. در نتیجه افزایش این افکار و کاسته شدن نیروی خلافت در بغداد در اواخر سده سوم هجری رسیدن نوبرهای نثر و نظم پارسی به زبانی که هم امروز زبان ادبی پارسی

* در اینجا چند سطر را، که جنبه استطرادی دارد، نیاورده‌ایم.

باید باشد آغاز شد و پیش‌آهنگان این جنبش که در گوشه و کنار بودند مجالی یافته و در مقام زنده کردن زبان نیم‌مرده ما برآمدند و زمینه برای ظهور بزرگترین استاد سخن ما حکیم ابوالقاسم فردوسی آماده گردید. این حکیم بزرگ هم نام بزرگان و پادشاهان باستانی و هم زبان ملی ما را زنده کرد و - بیفکند از نظم کاخی بلند - که از باد و باران نیابد گزند. اگر آثار و زحمات قبل از فردوسی را مقدمات و مژده‌های جان‌گرفتن زبان فرض کنیم ظهور فردوسی و پیدایش کتاب شاهنامه را رستاخیز حقیقی زبان باید دانست. جایگاه فردوسی نه فقط از راه زنده کردن نام و زبان ایران و متانت و بلندی نظم و تمامی معنی شایسته احترام است بلکه چنان است که آنچه فردوسی در شاهنامه از لغات و کلمات می‌آورد تمدن آن روز ایران را از به کار بردن لغت‌های بیگانه بی‌نیاز می‌کرد و این‌که گفت عجم زنده کردم بدین پارسی راه مبالغه و گراف نیممود اما چنان افتاد که پیش از جنبش زبان پارسی در عهد خلفای عباسی و اواخر سده دوم هجری ترجمه کتب علمی و فلسفه مغرب از زبانهای یونانی و لاتینی آغاز شده بود و این در زمانی بود که قرن‌ها بود علوم و معارف از آن مدینه الحکما به اسکندریه مصر انتقال یافته و به واسطه مسیحیان و یهودان تازی زبان در کشورهای آسیای صغیر کم یا بیش رواج یافته بود. چون جنبش سیاسی و جنبش زبان در ایران شروع شد علمای پارسی زبان ما نیز که هنوز زبان تازی را مانند زبان خود یا بهتر می‌دانستند مانند فارابی و ابوعلی و دیگران تصنیفات خود را بیشتر به زبان تازی نوشتند و البته وسعت زبان عرب در آن عصر با استفاده‌هایی که از زبان فارسی کرده بودند و خاصیت ذاتی آن زبان از حیث قبول تحولات اشتقاقی و تجوز قیاسات و از طرفی هم عادت علمای ایران به تعلیمات اسلامی و جاذبه توحید که در اسلام صریحتر از سایر مذاهب بیان شده بود محققین و نویسندگان ما را به نوشتن و تصنیف در زبان تازی تشویق کرد و این زبان تا دیرگاهی مانند زبان لاتینی در اروپا زبان علمی و دینی بلکه ادبی ایرانیان شمرده می‌شد و از این‌رو زبان پارسی رفته‌رفته برای بیان مطالب علمی نارسا گشت بلکه محققین و نویسندگان ما را مجبور کرد که در آثار نادری که به زبان پارسی برجای می‌گذاشتند نیز از زبان تازی یاری بخواهند. چه اگر نمی‌کردند بایستی این یاری را از لغات بیگانه مانند زبانهای یونانی و عبری یا سریانی طلب کنند و البته ایرانیها اگر از راه وطن دوستی از سعد و قاص دلخوش نبودند از اسکندر مقدونیه نیز یادگار دلپذیری نداشتند و آمیزش آنها با یهود و نصاری

نیز به واسطه دیانت اسلامی محدود بود.

پس زبان عربی را که به آن عادت کرده و در آن درس خوانده بودند از حیث زبان علمی بر زبانهای دیگر ترجیح دادند. اما به حکم آنکه همیشه ضرورتی را که طبیعت ایجاد می‌کند نادانی اشخاص به حد مبالغه و گزاف می‌رساند جماعتی از پارسی‌زبانان بعد به عاریت خواستن از زبان تازی به اندازه نیازمندیهای علمی بس نکرده و بکار بردن لغات تازی را نوعی از مسابقه ادبی دانسته و در آن راه مبالغه پیمودند تا آنجا که در بعضی نوشته‌های اعصار نزدیکتر به ما عنصر عربی زبان بر عنصر پارسی غالب شد و نوآموزان ایرانی ناچار بودند برای فهم کتابهای فارسی عمر خود را در فراگرفتن قواعد نحو و صرف و لغت و اشتقاق عربی صرف کنند و بیشتر وقتی از این مراحل که پله‌های مقدماتی علوم بود فراغت می‌یافتند که نشاط جوانی به پایان رسیده و سستی پیری مانع از فراگرفتن اصل مقصود بود. پس اگر در این روزگار دراز کشور ما نتوانست به استثنای معدودی که در اوایل نهضت زبان واقع بودند و هنوز تحقیقات خود را به تازی می‌نوشتند نابعه‌های علمی بزرگی مانند سایر کشورها پیروانند از این راه بود و نتیجه این احوال این شد که رفته‌رفته کتابهای ما از تاریخ و ادبیات و جز آنها چنان به لغات تازی آکنده و آمیخته شده بود که فهم کتابهایی مانند تاریخ و صاف و آنچه از این قبیل است برای اشخاص دانشمند نیز خالی از اشکال نبود.

این احوال از قرن بیستم به این طرف اندکی تغییر کرده و استعمال لغات عربی سبک‌تر شده و سعی در پیروی شیوه قدما مخصوصاً در شعر بیشتر گردیده بعضی نویسندگان صفحاتی به فارسی سره برای امتحان نوشته‌اند که باید آنها را تشویق کرد.

در اواخر سده ۱۸ میلادی مقارن با اوایل سده ۱۳ هجری تاریخ تغییرات فکری و ادبی قاره اروپا شروع شد. قرون وسطی به پایان رسیده و عصر جدید طلوع کرد. شیوع افکار تازه در علوم نظری و عملی و اختراعات و اندیشه‌های نوین در علم و صنعت و هنر صفحات گذشته را برچیده و ورق‌های تازه‌ای بگشود. نابعه‌های علم و صنعت مانند ستاره‌های درخشان آفاق جهان را به نور علم و دانش روشن ساختند و آفتاب دانش و معرفت از مغرب دمیدن گرفت. رازهای نهفته آشکار گردید و بسیاری از آنچه در نهاد آدمی بالقوه بود صورت فعلیت یافت. حقایق علوم و صنعت را از دانشگاه‌های جهان دامن دامن بر جویندگان حقیقت نثار کرد و این حال تا امروز همچنان بر دوام است و هر

روز بر دانش اولی چیزی افزوده می‌شود و پرده‌های تاریک نادانی یکسو می‌رود. در آغاز این تغییر ما از کانون‌های اصلی افکار جدید از حیث موقع جغرافیائی دور بودیم و وسایل و روابط مابین افراد بشر نیز مانند امروز آماده نبود که مسافت مانع انتشار سریع و تقسیم مساوی علوم نباشد. مللی که از ما به مهد ترقیات نزدیکتر بودند مانند مصر و آسیای نزدیک زودتر از ما به اصطلاحات [اصل: اصلاحات] تازه آشنا شدند و چون زبان اصلی آنها زبان تازی یا آمیخته به زبان تازی بود و اصطلاحات [اصل: اصلاحات] جدید را بدان لباسی درآورده بودند این بار نیز بسیاری از اصطلاحات [اصل: اصلاحات] جدید علمی حتی اداری را از آنها فرا گرفتیم و چون برخی از آنها را در کتابهای دانشمندان پیشین خود بدان زبان می‌دانستیم تکمیل آنرا نیز از آن زبان روا داشتیم هرچند زیاد دشوار نبود که بسیاری از اصطلاحات ناگزیر را از ترکیب لغات پارسی بسازیم. اما در این روزگار این اندیشه‌ها در کار نبود پس برای آسانی کار بار دیگر صفحات کتابهای خود را برای مهمانهای تازه‌وارد باز گذاشتیم حتی غلطهای آنان را نیز پذیرفتیم و از این راه باز مقداری لغات مستحدث تازی درست یا نادرست ضمیمه فرهنگ زبان ساختیم.

اما کار تا اینجا هم به پایان نرسید و چون قافله تمدن و ترقی چندین هزار اسبه با نیروی برق و بخار می‌تازد امروز همچنان به لغات تازه نیازمند هستیم. اکنون نظر به آسانی مراودات و آشناسدن هموطنهای ما با زبانهای علمی اروپا چیدن میوه‌های تازه دانش از شاخهای اصلی آنها ممکن و ما را از دلالت و واسطه بی‌نیاز کرده اما همین نکته راه زبان ما را برای ورود لغات اروپائی بازگذاشته و از هجوم روزافزون آنها زحمتی تازه آغاز شده. پس از این رو چند وظیفه مهم برای پارسی‌زبانان و فرزندان عصر حاضر پیش آمده

اول آن که زبان خود را از خوش‌نشینی لغات تازی که قبل از رسیدن عصر جدید ترقی به واسطه افراط بعضی نویسندگان در استعمال لغات تازی به کار رفته است پیردازیم و تا آنجا که ممکن باشد و کار اندیشه و گفتار را دشوار نکند زبان را به سادگی قرن چهارم تا قرن هفتم هجری که دوره‌های درخشان نظم و نثر پارسی بعد از اسلام است برگردانیم و از افراط و مبالغه که در استعمال لغت‌های تازی از سده ششم و هفتم آغاز شده احتراز کنیم.

دوم لغات و اصطلاحات مستحدث و تازه که بیشتر آنها اصطلاحات علمی هستند و پس از طلوع عصر جدید تاریخ اروپا وارد زبان شده و بیشتر آنها عربی جدید است هر جا و برای هر کدام معادل فارسی یافتیم یا از ریشه‌های فارسی ترکیب مناسبی ممکن بود اصطلاح بیگانه را ترک کنیم و هر جا از قبول لغت و اصطلاح بیگانه ناگزیر ماندیم اصطلاح فعلی را مخصوصاً اگر رواج کامل یافته و پیشینیان ما استعمال کرده باشند به جای خود نگاهداریم و هرگاه چنین اصطلاحی نداشته باشیم سعی کنیم از ریشه‌های پارسی اصطلاحی جدید با دستوری که قبلاً مورد دقت و مطالعه واقع شده باشد بسازیم و اگر در مواردی این تدبیر نیز میسر نگشت از همان مبادی که کشورهای ابداع‌کننده لغت اصطلاح جدیدی را گرفته‌اند ما نیز با تغییری که مناسب زبان ماست از آن مأخوذ کنیم.

اما سوم برای لغات و اصطلاحاتی که امروز در نتیجه ترقیات روزافزون علوم و صنایع پیداشده و می‌شود و هر روز شماره آنها رو به فزونی است تدبیر چه خواهد بود؟ بدیهی است توانگرترین زبانهای امروزی به تنهایی سرمایه و ذخیره نام‌گذاری اصطلاحاتی را که به نظر بینهایت می‌آیند ندارند. زیرا آنچه دیروز برای ادای مقصود کافی بود امروز کافی نیست. دانشمندان کشورهای که خود مبدع و مخترع علوم و صنایع تازه هستند اینها نیز سرمایه نام‌گذاری آنها را ندارند ولی چون آنها نزدیکتر به علوم قدیم یونان و ترجمه و تفسیرهای لاتینی آنها هستند از آن زبانها که امروز در تکلم منسوخ و مهجور هستند استفاده می‌کنند و از ریشه‌های لغت آنان توشه برمی‌دارند. اما ما که امروز این دانشها را فرامی‌گیریم از کدام سرچشمه باید سیراب شویم، جای تردید است که از ریشه‌های پارسی حتی پهلوی و اوستا نیز برای ساختن تمام لغات علمی بتوان استفاده کامل کرد. چه از آنها آثار صحیح و معتبر به قدر کفایت موجود نیست و اگر باشد معلوم نیست لباس الفاظ بیست قرن پیش بتواند بر قامت معانی که زاده‌های علم و تمدن امروز هستند زیبا و رسا باشد.

زبان فارسی جدید که زنده‌کرده مکتب فردوسی و اخلاف و اسلاف اوست نیز مشکل است به تنهایی بتواند موادی برای رفع احتیاجات لغات علمی جدید تهیه کند. البته بهتر و مناسب‌تر است که تا جایی که ممکن باشد از لغات زبانهای کهنه که با ما مناسبات بیشتر دارند استفاده کنیم و هر جا که استفاده از آن سرچشمه‌ها ممکن نشد به قبول اصطلاحات خارجی با شرایط مخصوص و تغییرات مناسب که باید قبلاً معلوم

باشد متوسل شویم و البته ارباب علم و دانش و آموزگاران پارسی‌زبان که علوم جدید را تعلیم می‌کنند هر یک در رشته خویش وظیفه‌دار هستند لغات و اصطلاحات دانشی را به وسایلی که در بالا عرض شد بیابند و به فرهنگستان پیشنهاد کنند چنان‌که از طرف فرهنگستان اخیراً از بعضی از آن آقایان استمداد شده و آنها نیز با کمال گرمی و جدیت مشغول کارند و امید است این وظیفه ملی و علمی خود را با توفیق و با کامیابی تمام انجام دهند.

این عرایض بیش از آنچه منظور بود وقت آقایان را اشغال کرد و بسط مقال بیش از این موجب تصدیع و ملال حاضرین خواهد شد. امیدوارم آقایان و اساتیدی که از اعضای فرهنگستان هستند یا غیر ایشان در آینده در این موضوع ایراد خطابه خواهند فرمود نقائص عرایض مرا رفع فرمایند ولی لازم دانستم برای رفع خستگی آقایان و هم برای نیک‌انجامی عرایض خود چند مثالی از آثار اساتید که در ضمن آن کیفیت اجمالی تحول نثر و نظم پس از ظهور فردوسی در ایران تا حدی معلوم گردد به عرض برسانم و باید عرض کنم که وقت مطالعه کافی نداشتم و از قوه حافظه هم در این ایام محروم‌تر از گذشته شده‌ام ناچار از چند کتاب که دسترس به آن داشتم صفحاتی گشوده قطعاتی که بر سبیل اتفاق به نظر رسید اینجا نقل می‌کنم. اول در نثر یک صفحه از سفرنامه حکیم بزرگ ناصر خسرو علوی که تقریباً یک قرن بعد از زمان فردوسی می‌زیسته سپس حکایتی از کتاب چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی که زمان وی نیز همین قدرها با حکیم ناصر خسرو فاصله داشته و بعد از آن چند حکایت کوچک از گلستان شیخ سعدی که وی نیز در همان حدود از زمان صاحب چهار مقاله دور بوده به عرض می‌رسانم. از مجموع این سه تطور نثر پارسی در قرب سیصدسال کم یا بیش بر آقایان معلوم می‌گردد پس از زمان شیخ سعدی آمیختگی نثر پارسی به کلمات تازی و دوره سجع‌بندی‌های باتکلف و عبارت‌پردازی‌های نامطبوع که احتراز از آنها واجب است رواج یافته و از ذکر و تفصیل آنها خاطر آقایان را آزرده نمی‌کنم.*

□

* ذیلاً نویسنده گزارش ناصر خسرو را درباره شهر اصفهان و پاره‌ای از چهارمقاله نظامی عروضی راجع به پیش‌گویی عمر خیام درباره گل‌باران شدن گور خود در بهار و سه حکایت کوتاه از گلستان سعدی نقل کرده که آوردن آنها را لازم نشمردیم.